



بیا ای مهربان تر  
بیا ای ذهن تیدار چغندر!  
به حال بنده بنگر  
ببین دستان بی انصاف فرهنگ  
چطوری بنده را اینجا تک انداخت  
الاغ بد لگام بخت و اقبال  
به مُخلص جفتک انداخت  
من اکنون شاعری آوازه خوانم  
جوانم  
پر است از شعر نو، احساسدانم!

تمام شعرهای من قشنگ است  
مضامین کلام بنده شادند  
گشادند  
ولی سوراخ رزق بنده تنگ است!  
در این جا اندکی جای درنگ است!!  
بله، من شاعر عصر فضایم  
برای این که از امواج موزون کلاسیک،  
جدایم  
- به جان بچه هایم -!

زبان بنده مقداری دراز است!  
چرا؟ چون شعر من پر رمز و راز است!  
بیا ای جان شیرین!  
بیا از راهیان شعر نو شو  
کنار دفتر شعرم « ولو » شو  
بخوان از دفترم، شعری به صد شوق  
بگو: « به به، به به این ذوق! »

هلا! ای آشنای احتمالی  
از این اشعار عالی  
بگیر از من دو کیلو  
به جایش  
بده یک کاسه از آن آش آلو!  
که این، با آن یکی، از حیث تأثیر  
ندارند هیچ توفیر!

ابوالفضل زوری نصرآباد

گروهی که تازه پیش آهنگ شده بودند  
به اردو رفتند.  
اما چون تجربه نداشتند، نمی توانستند  
غذای خودشون را درست کنن.  
مربی از آنها پرسید: چیز مهمی را  
فراموش کردید؟  
یکی شان گفت: بله آقا، .....مامانمون رو.

\*\*\*

مدیر بنگاه به دختر زیبایی که می خواست  
به عنوان ماشین نویس استخدام شود،  
گفت: تصدیقی که امضای مدیر محل  
سلبق کارتان زیر آن است شما را  
ماشین نویس درجه اول و بسیار  
پرارزشی معرفی می کند ولی نمی دانم  
با این وضع چرا شما را بیش از یک ماه  
در بنگاه خود نگاه نداشته است؟  
دختر خانم جواب داد: علت آن ساده  
است. تصدیق را خود مدیر بنگاه نوشته  
ولی مرا زنش بیرون کرده است.

\*\*\*

....بیژن خان شبی روی بالکن خانه اش  
ایستاده بود. وقتی خانمش پیشش آمد،  
دستپاچه به او گفت: نگاه کن ببین چه  
ستاره های فروزانی هستند...  
خانم جواب داد: همینطور است. اما فردا  
من باید ببینم آن ستاره خانه روبرویی  
که به محض دیدن من پرده های اطاقش  
را کشید کیست!!!

## جهان ایده آل

قربان جهانی که در آن جنگ نباشد  
مشت و لگد و سیلی و آوردنگ نباشد  
از وحشت بمب اتم و توپ و مسلسل  
پیوسته به پا خار و به سر سنگ نباشد  
باهم نستیزند سپیدان و سیاهان  
دعوا سر نام و نسب و رنگ نباشد  
در باغ وفا مرغ بد آواز نیابیم  
در بزم صفا ساز بد آهنگ نباشد  
افسار به دست دو سه گمراه نیفتد  
ایام به کام دو سه الدنگ نباشد  
مادون ز ستمکاری مافوق ننالند  
از دست دلی سنگ دلی تنگ نباشد  
هر مملکتی تا طلبد حق خودش را  
محتاج به صد لشکر صد هنگ نباشد

## دو زن

قسمتم گشت دو زن، هر دو مثال دو بلا  
اولی ثروت من برد و مرا کرد رها  
دومی بدتر ازو بود که سیم و زر من  
همه را برد و ز من نیز نگردید جدا

## سالگرد طلاق

فلان خانم چو از شوهر جدا شد  
گمان کردم که سوزد از فراغش  
کنون بینم که دعوت کرده از من  
به جشن دومین سال طلاقش

ابوالقاسم حالت